

دوفصلنامه مطالعات اعتبارسنجی حدیث
سال سوم، شماره یکم (پیاپی ۴)
بهار و تابستان ۱۴۰۴ ص ۴۷ - ۷۸

تاریخ ارسال: ۹۹/۱۱/۲۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۲۱
مقاله علمی پژوهشی

پژوهشی در «خلیفه» خواندن راویان حدیث در سنت نبوی

سید محمد صادق رضوی طوسی^۱

چکیده

با شکل گرفتن نزاع خلافت در فرقه‌های اسلامی، سنت حدیثی نیز دستخوش تأثراتی از این نزاع گردید؛ از این رو بررسی و اعتبارسنجی روایاتی که به این موضوع می‌پردازند حائز اهمیت خاصی است. یکی از روایاتی که به موضوع «خلفا» اشاره دارد، روایت معروف «اللهم ارحم خلفائی» است که به رسول خدا ﷺ نسبت می‌دهد که ایشان راویان حدیث را به عنوان «خلفا» معرفی نمودند. در این نوشتار ابتدا با بررسی اسناد حدیث نشان داده شده است که رجال آن عمدتاً عامی و ضعیف هستند و برخی از طرق آن بر اثر قلب اسناد، به منابع شیعه راه یافته و به این جهت مورد توجه علمای شیعه نیز قرار گرفته است. در ادامه به تحلیل محتوای آن پرداخته و با بررسی روایات معتبر سنت امامی، تعارض آن با اصول مذهب شیعه به اثبات می‌رسد؛ چه اینکه «خلیفه» عنوانی است که تنها بر ائمه معصومین (علیهم‌السلام) اطلاق شده است.

کلیدواژه‌ها: روایت اللهم ارحم خلفائی، خلافت، مسند الرضا (علیه‌السلام)، قلب اسناد.

۱. دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم (1374smsr@gmail.com)

مقدمه^۱

باتوجه به ورود روایات تقیه‌ای به مصادر شیعه و وقوع اشتباه در اسناد و نسبت دادن روایات نبوی عامی به ائمه علیهم‌السلام، اعتبار سنجی روایاتی که به همان لفظ در مصادر عامه نیز یافت می‌شوند دقت ویژه‌ای می‌طلبد.

از جمله روایات معروفی که در مصادر شیعه مکرر نقل شده و به آن استناد می‌شود، روایتی است که مضمون آن چنین می‌باشد:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سه مرتبه فرمود: خدایا! خلفای مرا رحمت کن. پرسیدند: خلفای شما که هستند؟ فرمود: آنان که بعد از من بیایند و سنت و حدیث مرا یاد بگیرند و به مردمان بیاموزند. (مصادر در ادامه می‌آید).

باتوجه به کاربرد خاص لغت «خلیفه» در این روایت و نزاع‌های اولیه‌ای که پیرامون مفهوم و مصداق «خلافت» در اولین ادوار اسلامی شکل گرفت، لازم است بررسی کاملی در ارزیابی صدور حدیث شود؛ در این راستا روایت را از دو منظر بررسی می‌کنیم: از جهت اسناد آن و سپس تحلیل مضامین آن.

۱. بررسی اسناد حدیث

این روایت در مصادر مختلف شیعی و عامی، به اسناد گوناگون یافت می‌شود. برای بررسی کامل این اسناد لازم است یک دسته‌بندی نسبت به گونه‌های مختلف سندی این روایت داشته باشیم.

۱.۱. طریق عیسی بن عبدالله هاشمی

نسب کامل وی چنین است: عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام. روایت «اللهم ارحم خلفائی» به طرق مختلفی و با تفاوت اندکی در

۱. نویسنده بر خود لازم می‌داند از پژوهشگر گرامی آقای عمید رضا اکبری که وقت فراوانی برای بررسی این مقاله صرف نموده و راهنمایی‌های دقیقی ارائه نمودند و نیز آقایان محمود رفاهی فرد، علی عادل زاده، هادی صابری که پیش نویس مقاله را مطالعه نموده و با نکات سودمند خود در بهبود آن مؤثر بودند، تشکر کنند.

عبارات از عیسی بن عبدالله هاشمی از پدرش از جدّش از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مصادر شیعه و عامّه نقل شده است^۱ برای نمونه به لفظ یکی از این طرق اشاره می شود:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي - ثَلَاثًا -، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي فَيُرَوُّونَ أَحَادِيثِي وَسُنَّتِي وَيَعْلَمُونَهَا النَّاسُ مِنْ بَعْدِي.»^۲

ظاهراً عیسی بن عبدالله، مُسندی داشته که احادیثی را به همین طریق نقل می کرده است. ابوبکر جعابی این روایات را جمع آوری کرده بود.^۳ با وجود توجه محدّثین شیعه به روایات عیسی، در مورد وی هیچ توصیفی ذکر نکرده اند. سال وفات او دانسته نیست؛ اما از آنجا که راوی کتاب عیسی بن عبدالله، احمد بن هلال (۱۸۰-۲۶۷ ق) بوده^۴ قاعدتاً تا اوائل سده سوم فعالیت می کرده است.

رجال عامّه، عیسی بن عبدالله را مورد حمله قرار داده اند و روایات مُسند او را «مناکیر» خوانده اند.^۵ فارغ از اعتبار شخصی عیسی بن عبدالله هاشمی، مشکل دیگر در ارسال روایات اوست؛ چراکه جدّ عیسی (محمد بن عمر بن علی) امیرالمؤمنین علیه السلام را درک نکرده است و وفات او را حدود سال ۱۳۰ ذکر کرده اند؛^۶ بنابراین احتمال دارد این مضمون نیز از روایات نامعتبر به مُسند او راه یافته باشد، به خصوص که او روایت عامی معروف دیگری را هم به این طریق از امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. دمشق، الاربعون البلدیه، ۵؛ صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۷۵؛ همو، امالی صدوق، ص ۱۸۰. (مورد اخیر تفاوت بیشتری دارد که قسمت مورد تفاوت چنین است: «قيل: يا رسول الله و من خلفاؤك؟ قال: الذين يبلغون حدیثی و سنتی ثم يعلمونها أمتی»).

۲. سلفی، الطیوريات، ج ۱، ص ۲۳۹.

۳. نجاشی، الرجال، ص ۲۹۵.

۴. طوسی، فهرست کتب الشیعه و اصولهم، ص ۳۳۴.

۵. ابو نعیم، الضعفاء، ص ۱۲۲.

۶. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۵۴، ص ۴۱۶.

جالب توجه است که ابن ابی فدیك در کنار همین روایت، روایت شاذ دیگری هم به همین سند از حسن نقل می کرده است:

«مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ لِيُحْيِيَ بِهِ الْإِسْلَامَ فَبَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ»^۱

هر کس مرگ به او رسد در حالی که طلب علم می کند تا اسلام را زنده نگه دارد، بین او و پیامبران در بهشت یک درجه است.

ابن ابی فدیك (به شهادت محدثین) در اسانید متعددی منفرد بوده و روایاتی را از مشایخ نقل می کند که دیگران از آنان نقل نکرده اند.^۲ می دانیم که این افراد هر چه متأخرتر باشد، نشانه ضعف بیشتر بوده و احتمال سند سازی را بیشتر می کند. به خصوص که برخی از روایات منفرد او، منکر و غریب هم هستند؛ مثلاً با اسنادی به پیامبر ﷺ نسبت داده که فرمودند: «زینت دنیا در سال ۱۲۵ برداشته می شود»!^۳ احمد بن حنبل این حدیث را بسیار منکر شمرده و ابن ابی فدیك را در روایت از مشایخ، بی مبالات می خواند.^۴

باتوجه به مطالب بالا و با عنایت به اینکه ابن ابی فدیك از راویان عبدالله بن محمد بن عمر (پدر عیسی بن عبدالله، راوی طریق دوم) بوده،^۵ می توان احتمال داد

بنابراین قاعدتاً یحیی بن المغیره نیز روایت محل بحث را از طریق ابن ابی فدیك نقل می کرده است. در اسناد قرطبی به جای ابن ابی فدیك، ابن ابی خیرة ذکر شده که نمی تواند صحیح باشد. علاوه بر ناشناس بودن چنین عنوانی، مؤید دیگر اینکه احمد بن عمرو که در اینجا از ابن ابی خیره نقل کرده، از شاگردان ابن ابی فدیك است (مزی، ۱۴۰۰، ۴۱۵/۱).

۱. قرطبی، جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۲۰۶.

۲. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۳۸.

۳. ابن عدی، الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۶، ص ۵۳۴.

۴. ابن قدامه، المنتخب من علل الخلال، ج ۱، ص ۲۹۱.

۵. مزی، تهذیب الکمال، ج ۱۶، ص ۹۳.

که این روایت را از وی اخذ نموده و برایش سند ساخته باشد.

با صرف نظر از وضعیت ابن ابی فدیك، دو راوی بعدی این حدیث (عمرو بن کثیر و ابو العلاء) نیز نامعروف و کم روایت هستند. ابهام در مورد ابو العلاء بیشتر است؛ چراکه حتی نام او مشخص نیست؛^۱ در هر صورت اسناد روایت به حسن بصری منتهی و به صورت مرفوع نقل شده که خود مشکل بزرگی در روایت محسوب می شود. احتمال دارد این روایت توسط حسن بصری ترویج شده باشد؛ چراکه در نقل دیگری از او داریم که گفته است:

«ما زال لله ناس ينصحون لله في عباده، وينصحون لعباد الله في حق الله عليهم، ويعملون له في الأرض بالنصيحة، أولئك خلفا الله في الأرض».^۲

پیوسته در زمین مردمانی هستند که برای بندگان خدا نصیحت دارند... آنان «خلفا» خداوند در زمین اند.

۱.۳. طریق أحمد بن عیسی از ابن ابی فدیك

این طریق در کتب عامه مکرر نقل شده و اسناد کامل آن چنین است:

ابوطاهر احمد بن عیسی بن عبدالله العلوی عن محمد بن اسماعیل بن أبی فدیك عن هشام بن سعد عن زید بن أسلم عن عطاء بن یسار عن ابن عباس عن علی بن أبی طالب عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.^۳ متن روایت در این طریق به گونه های مختلف نقل به معنا شده و تحریر واحدی ندارد؛ اما در بعضی از آن ها تقریباً عین

۱. ابن حجر از فردی به نام عبدالله بن زیاد بن درهم نام می برد که از حسن روایت می کرده است؛ هرچند برخی میان او و حسن واسطه ای قرار داده بودند؛ سپس از حاکم نقل می کند که کنیه او ابو العلاء بوده و منکر الحدیث است. (عسقلانی، ۲۰۰۲، ۴۸۱/۴)

۲. ابن بطلال، شرح صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳. نمونه در: رامهرمزی، المحدث الفاصل بین الراوی والواعی، ص ۱۶۳؛ ابو نعیم اصفهانی، تاریخ اصبهان، ج ۱، ص ۱۱۱؛ هروی، ذم الکلام و اهله، ج ۴، ص ۲۳۱.

الفاظ طریق اول (سند امام رضا علیه السلام) به چشم می خورد.^۱

ابوطاهر احمد بن عیسی مدنی (بعد از ۲۲۰)،^۲ فرزند عیسی بن عبدالله هاشمی (راوی طریق دوم) است. دارقطنی او را «کذاب» خوانده و خصوص این، روایت وی نیز «باطل» شمرده شده است.^۳ این خود بر تردید می افزاید که چرا احمد بن عیسی این روایت را به جای نقل از پدرش، از طریق ابن ابی فدیك روایت می کند؟

شگفت این که بر اساس طریق پیشین، ابن ابی فدیك این روایت را به اسناد ناشناسی از حسن بصری مرفوعاً نقل می کرده است (ر.ک: بخش ۱-۲)؛ بنابراین به سختی می توان باور کرد که با وجود در اختیار داشتن این سند بهتر، اصرار بر نقل طریق حسن بصری داشته و اسناد ابن عباس را تنها برای احمد بن عیسی نقل کرده باشد! این احتمال می رود که احمد بن عیسی برای ترویج بیشتر روایتی که پدرانش نقل می کرده اند، مایل بوده سند مقبول تری ارائه کند. ممکن است با توجه به ارتباط و روایت ابن ابی فدیك از جد احمد (عبدالله بن محمد هاشمی)، این احتمال تقویت شود. نمونه مشابهی از واسطه شدن ابن ابی فدیك میان احمد بن عیسی و اجدادش را در نشر حدیثی جعلی در مورد صحابه می توان دید.^۴

گذشته از این، هشام بن سعد (م ۱۶۰) که در اینجا ابن ابی فدیك از او نقل می کند، مورد تضعیف شدید اهل رجال قرار گرفته است.^۵

۴.۱. طُرُق مروی از امام رضا علیه السلام

این حدیث به سه سند عامی از امام رضا علیه السلام به نقل از آباء کرامشان علیهم السلام نقل شده که متن آن چنین است:

۱. خطیب بغدادی، شرف اصحاب الحدیث، ص ۲۱.

۲. بر اساس حدیثی که در این تاریخ در مدینه نقل کرده است (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ۵۴/۴۱۳).

۳. عسقلانی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۵۶۹.

۴. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۵۴، ص ۴۱۳.

۵. ابن عدی، الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۸، ص ۴۰۹.

«قال رسول الله ﷺ: اللهم ارحم خلفائي- ثلاث مرات- قيل له: ومن خلفاؤك؟ قال: الذين يأتون من بعدى ويروون أحاديثي وسنتي فيعلمونها الناس من بعدى.»^۱

سند اول از مُسند عبدالله بن أحمد بن عامر طائی است که حدود ۲۰۰ روایت را از پدرش از امام رضا علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام نقل می کرده است. تنها اطلاعاتی که از احمد بن عامر داریم، گزارش فرزندش عبدالله در مورد اوست؛ به گفته ی او پدرش احمد در سال ۱۵۷ متولد شد و امام رضا علیه السلام را در سال ۱۹۴ ملاقات نمود و این مُسند را در همان سال از ایشان شنید. وی بعدها به سامرا رفت و خدمت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام رسیده و مؤذنشان شد.^۲ خطیب بغدادی هم به اقامتش در سامراء اشاره می کند.^۳ سال وفات او دانسته نیست. آخرین اطلاع از حیات او سال ۲۶۰ است که به ادعای عبدالله در این تاریخ، مسند را از پدرش شنیده است.^۴ سال وفات عبدالله را ۳۲۴ ذکر کرده اند.^۵

این مسند بعدها مشهور شد و به طرق مختلف از عبدالله بن احمد بن عامر نقل گردید، اخیراً نیز چاپ تحقیق شده ای از آن انجام گرفته است.

این اطلاعات به سختی با هم قابل جمع است. فردی که بیش از صد سال عمر کرده و ارتباط نزدیکی هم با ائمه علیهم السلام داشته باشد، طبعاً اقتضا می کرد ردّ پایی از او در منابع امامی باقی بماند؛ درحالی که هیچ اثری از او در منابع نمی بینیم.

همچنین اگر احمد بن عامر در سال ۱۹۴ این تعداد فراوان روایت را از امام رضا علیه السلام شنیده، چطور ممکن است هیچ یک از آن ها را برای احدی نقل نکند تا پس از ۶۶ سال این مسند را فقط برای فرزندش به یادگار گذارد؟! علوّ این اسناد نیز

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۷.

۲. نجاشی، الرجال، ص ۱۰۰.

۳. خطیب بغدادی، شرف اصحاب الحديث، ج ۵، ص ۵۵۱.

۴. صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۵.

۵. خطیب بغدادی، شرف اصحاب الحديث، ج ۱۱، ص ۲۷.

بر غرابت آن می‌افزاید.

البته تنها یک روایت از غیر طریق این فرزند یافت شده که آن را ابراهیم بن هاشم نقل می‌کند.^۱ این روایت را در حالی شیخ صدوق نقل می‌کند که در تمام موارد دیگر سندی عامی و مجهول به عبدالله بن احمد بن عامر ذکر می‌کند؛ پس با اطمینان می‌توان گفت که ابراهیم بن هاشم راوی تمام این مسند نبوده و تنها همان حدیث و شاید چند حدیث پراکنده دیگر را از احمد بن عامر شنیده است؛ درحالی که از وی، به عنوان یک راوی پرکار و ناقل آثار امامی انتظار می‌رفت، توجه بیشتری به نقل چنین مسندی داشته باشد؛ پس ظاهراً ابراهیم بن هاشم نیز به این نسخه اهتمامی نداشته است؛ البته با توجه به اینکه همین یک حدیث، در میان روایات مسند متداول (که عبدالله بن احمد نقل می‌کند) موجود نیست، این احتمال را هم می‌توان مطرح کرد که احمد بن عامر احادیث محدودی را به امام رضا (ع) نسبت می‌داده؛ اما بعدها فرزندش نسخه مفصلی فراهم آورده و تمام آن را از طریق پدرش نقل کرده است.

مسند احمد بن عامر شامل روایات شاذ و غریب متعددی است، از جمله روایات مفصل سؤالات مرد شامی از امیرالمؤمنین (ع) که از غرائب آن می‌توان به این قسمت‌ها اشاره کرد: طول خورشید و ماه ۹۰۰ فرسخ در ۹۰۰ فرسخ است، طول کوکب ۱۲ فرسخ در ۱۲ فرسخ است، اسماء و رنگ‌های آسمان‌های هفتگانه، جزر و مدّ به علت پا گذاشتن فرشته‌ای در آب صورت می‌گیرد.^۲

با توجه به این نکات، تضعیف عبدالله بن احمد و مسندش توسط برخی رجال عامّه به راحتی قابل پذیرش است؛ چنانکه در مورد او گفته شده: «بی سواد و غیر مرضی» بوده و این نسخه از جعل وی یا پدرش می‌باشد.^۳

راوی دیگری که این حدیث را از امام رضا (ع) نقل می‌کند، داود بن سلیمان

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۴۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۴۱.

۳. عسقلانی، لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۲۵.

غازی است که او هم در رجال عامّه تضعیف شده و گفته‌اند کتاب‌های حدیثی را می‌خریده است^۱ طبعاً این کار برای نقل احادیث آن‌ها بدون رعایت طرق معتبر در روایت بوده است. وی نیز مسند مفصّلی از امام رضا علیه السلام داشته که بر اساس برخی نسخ خطی به چاپ رسیده است. بیشتر احادیث این مسند عیناً با مسند احمد بن عامر برابر است! از جمله منفرّدات منکر و شاذّ مسند او می‌توان به این حدیث اشاره کرد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قزوین شهری از شهرهای بهشت است و آن امروز در دست مشرکین است و در آینده به دستان اتم فتح خواهد شد. کسی که آنجا روزه خوار باشد، همچون روزه‌دار در دیگر شهرهاست و فرد نشسته، همچون نمازگذار در دیگر شهرهاست. کسی که آنجا شهید شود، روز قیامت بر اسب‌هایی از نور سوار شده و به سمت بهشت رانده می‌شود؛ سپس بر هیچ یک از گناهان و اعمالش محاسبه نمی‌شود و در بهشت جاویدان خواهد شد...^۲

پر واضح است که چنین روایتی مرتبط با فضای جهادی آن دوره و حملات صورت گرفته برای فتح بلاد قزوین است، چه این که برای شهر قزوین نمی‌توان قداستی ذاتی در متون دینی یافت، در حدی که افطار در آن مساوی روزه گرفتن در دیگر شهرها باشد!

از دیگر احادیث منکر وی که در مسند احمد بن عامر نیز نقل شده، می‌توان به این حدیث اشاره کرد که آشکارا با ضرورت فقه و عقائد امامیه تضاد دارد:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که پیامبری را دشنام دهد، کشته می‌شود و هر که صحابی پیامبر را دشنام دهد، تازیانه زده می‌شود.^۳

راوی دیگر این متن از امام رضا علیه السلام، احمد بن عبدالله هروی جوینباری است که

۱. خطیب بغدادی، شرف اصحاب الحدیث، ج ۹، ص ۳۳۶.

۲. رافعی، التدوین فی اخبار القزوین، ج ۱، ص ۱۶.

۳. طائی، مسند الرضا علیه السلام، ص ۴۳؛ قزوینی، مسند الرضا علیه السلام، ص ۶۵.

علمای رجال به شدت او را مورد حمله قرار داده و از جاعلین حدیث شمرده‌اند، از جرأت وی در جعل حدیث نقل شده که روزی بحث در این شد که آیا حسن بصری از ابو هریره سماع داشته یا نه؟ جویباری همانجا حدیث مسندی نقل کرد که پیامبر ﷺ فرمود: «حسن از ابو هریره شنیده است»^۲

دیگر نکته شک برانگیز این سه مسند، اتفاق لفظی آنان بر تعداد احادیث بالاست. مرحوم صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا ﷺ به قصد جمع آوری اخبار ایشان، ۱۸۷ حدیث متوالی نقل نموده که همه آن‌ها را از طریق این سه فرد نقل می‌کند. علاوه بر تردیدی که در اصل صحت چنین مسانیدی مطرح شده،^۳ مشکل مهم‌تر این جاست چگونه سه فرد که هریک متعلق به دیاری مختلف، این تعداد زیاد حدیث را به الفاظ واحد نقل می‌کنند؟ باتوجه به خصوصیات جغرافیایی این سه راوی، این فرض منتفی است که هر سه در مجلس واحدی این احادیث را شنیده باشند.

آنچه تردید را جدی‌تر می‌کند، شاید یا عامی بودن تعدادی از این احادیث است. پرداختن به تمامی اینگونه روایات مسند الرضا ﷺ خود بحث مستقلی می‌طلبد؛ اما برای نمونه می‌توان به این موارد اشاره کرد: قضیه ولادت حسنین ﷺ و اینکه امیرالمؤمنین ﷺ مایل بود آنان را «حرب» نام گذارد؛^۴ تفسیر «النعیم» در آیه شریفه {ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ} به خرما و آب سرد،^۵ عمودی که نوک آن زیر عرش

۱. ابن عدی، الكامل فی الضعفاء، ج ۱، ص ۲۹۱.

۲. بیهقی، شعب الایمان، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳. بهبودی، معرفة الحديث، ص ۷۸.

۴. طائی، مسند الرضا ﷺ، ص ۷۳؛ صدوق، عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۲۵. (برای اشکالات تاریخی این قضیه، نک: شوشتری، الاخبار الدخيلة، ج ۱، ص ۱۴؛ مصادر احتمالی برای قلب سند: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۹).

۵. طائی، مسند الرضا ﷺ، ص ۶۸؛ صدوق، عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۳۸. (نمونه منبع عامی این تفسیر: بیهقی، شعب الایمان، ج ۶، ص ۳۲۷؛ برای تفسیر صحیح این آیه در امامیه و تکذیب تفسیر عامی،

است و پایه‌اش پشت نهنگی در زمین هفتم است و با گفتن «لا اله الا الله» به لرزه می‌افتد.^۱

بنابراین، به نظر می‌رسد در این مجموعه احادیث، قلب اسناد صورت گرفته و حداقل برخی از روایات آن با استفاده از متون عامی پرداخته شده‌اند. خصوص همین حدیث محل بحث نیز تقریباً عین همان الفاظ نقل سلفی از طریق عیسی بن عبدالله هاشمی (بخش ۱-۱) را دارا است که احتمال قلب سند را تقویت می‌کند. در مجموع دانسته شد این نسخه و مسند (به تمام طرق آن) قابل اعتماد نیست. مهم اینجاست که محدّثین متقدم امامی نیز اعتنایی به این نسخه نداشتند؛ چراکه با وجود تضمّن روایات فراوانی فضائل اهل بیت علیهم‌السلام و نیز برخی مطالب فقهی، در هیچ یک از کتب اربعه روایتی از آن نقل نشده و حتّی در مصادر متفرقه‌ی دیگر نیز بزرگان علم حدیث در طرق نقل آن قرار ندارند.

۵.۱. طریق زاذان

در این طریق روایت به شکل متفاوتی نقل می‌شود:

«عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قال: أَلَا أَذْکُرْکُمْ عَلَى الْخُلَفَاءِ مِنِّي وَمِنْ أَصْحَابِي وَمِنْ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي؟ هُمْ حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَالْأَحَادِيثِ عَنِّي وَعَنْهُمْ فِي اللَّهِ وَ لِلَّهِ»

حلقه مشترک این طریق، ابوالصباح واسطی عبدالغفور بن عبدالعزیز است که این متن را از ابو هاشم رّمّانی از زاذان از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کند.^۲ ابوالصباح به شدّت تضعیف شده^۳ تا جایی که گفته‌اند حدیث جعل می‌کرده و نوشتن

نک: بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۷۴۷.

۱. طائی، مسند الرضا علیه‌السلام، ص ۵۹؛ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳۱. (نمونه منبع عامی، نک:

خطیب بغدادی، شرف اصحاب الحدیث، ج ۶، ص ۱۸۲).

۲. ابو نعیم، تاریخ اصبهان، ج ۲، ص ۹۹؛ خطیب بغدادی، شرف اصحاب الحدیث، ص ۳۱؛ سمعی، تاریخ جرجان، ص ۳۷۲.

۳. عسقلانی، لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۲۹.

حدیث او جز بر وجه تعجب، جائز نیست! وی از ابو هاشم رمانی از زاذان نسخه‌ای روایت می‌کرده است.^۲ روایتی در وقوع سه طلاق در مجلس واحد، که از زاذان از امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده، حدیث منکر دیگری است که در این نسخه به چشم می‌خورد.^۳

حدیث شاذ دیگری که ابو الصباح نقل کرده، شاید ارتباط بیشتری با روایت محل بحث داشته باشد. بر اساس گزارش ابن عدی، وی از پدرش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمودند: «خوشا به حال اهل سنت و جماعت از اهل قرآن و ذکر»^۴ این روایت بیانگر علاقه خاص ابوالصباح به اهل قرآن و حدیث و زمینه فکری اوست، که ممکن است در نقل روایت محل بحث نیز تأثیر گذار بوده باشد.

جمع‌بندی و تاریخ‌گذاری اسانید

هم‌اینک، پس از بررسی کامل اسناد روایت لازم است یک جمع‌بندی اجمالی از این طرق صورت دهیم. به نظر می‌رسد در نهایت دو متن مجزا و اصلی وجود دارد (نک: نمودار اسناد) که چنین است:

۱. نقل ابوالصباح از زاذان (بخش ۵-۱)؛ که دارای الفاظی منحصر بود و از اسنادی متمایز سرچشمه می‌گرفت؛ با توجه به تاریخ فعالیت و طبقه ابوالصباح الواسطی، تاریخ انتشار این متن احتمالاً نیمه دوم قرن ۲ باشد. بیان شد که وی بسیار تضعیف شده و اعتمادی بر حدیث منفرد او نیست.

۲. نقل عیسی بن عبدالله هاشمی (بخش ۱-۱)؛ که بر اساس آن چه از طبقه‌اش گذشت، اواخر قرن دوم این روایت را از پدرانش نقل می‌کرده است. در اصل صحّت روایات او تردید بود؛ چراکه علاوه بر تضعیف شخص وی، جدّش محمد بن عمر

۱. ابن عدی، الکامل فی الضعفاء، ج ۷، ص ۲۱؛ ابن جوزی، الضعفاء و المتروکون، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲. ابو نعیم، الضعفاء، ج ۲، ص ۱۳۳.

۳. دارقطنی، السنن، ج ۵، ص ۳۷.

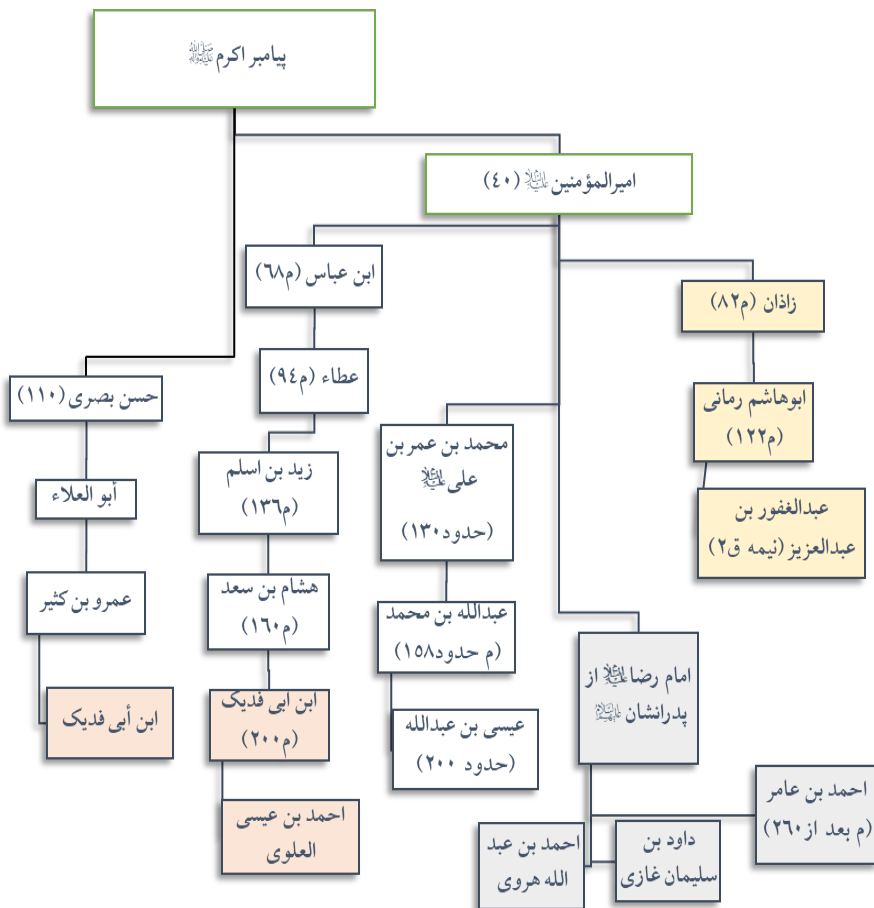
۴. ابن عدی، الکامل فی الضعفاء، ج ۷، ص ۲۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام را درک نکرده است.

اما نقل متعارف ابن ابی فدیك، علاوه بر ارسالش از جهت حسن بصری، مشکوک بود و احتمال می‌رفت از روایت عیسی بن عبدالله هاشمی برداشت شده باشد. احمد بن عیسی، فرزند وی که همین روایت را در به شکل منفردی از ابن ابی فدیك به اسناد دیگری متصل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کرد و به سختی قابل باور بود، به احتمال زیاد او نیز از متن روایت پدرش بهره برده است که تضعیف وی در رجال عامه مزید بر علت بود.

همچنین روایت منقول از امام رضا علیه السلام از راویانی عامی نقل شده که همگی تضعیف شده و روایات غریب و منکری نقل می‌کنند؛ باتوجه به شباهت فراوان متنی، احتمالاً این نقل هم از روایت عیسی بن عبدالله اخذ شده است.

بنابراین، از بررسی تمام طرق روایت «اللهم ارحم خلفائی» مشخص شد که طریق قابل اعتمادی برای این حدیث وجود ندارد؛ بلکه عمده روایت، ضعیف و افراد متهم به کذب و وضع می‌باشند.



۲. بررسی الفاظ حدیث

در این حدیث بر فضیلت روایان احادیث تمرکز شده و آنان را خلفای حضرت رسول اکرم ﷺ معرفی می‌کند. با صرف نظر از علاقه اصحاب حدیث به چنین روایاتی و احتمال تقویت آن از سوی این جریان، کاربرد واژه خاص «خلفا» باید با دقت مورد کنکاش قرار بگیرد؛ باتوجه به ورود این واژه در قرآن کریم و «خليفة» خواندن حضرت آدم علیہ السلام و نیز اهمیّت بالای مبحث «خلافت» در زیر بنای اعتقادی و اجتماعی و سیاسی مسلمانان، بررسی‌های فراوانی در این زمینه انجام گرفته که هر یک از زاویه‌ای به این مبحث مهم می‌پردازد. برخی با نگاه تفسیری وارد شده و آیات مربوط به خلافت را بررسی کرده‌اند؛^۱ برخی از منظر کلامی بحث نموده و متمرکز بر منازعات شیعه و عاّمه بحث نموده‌اند؛^۲ برخی خلافت را از دید عرفانی نگریسته و آن را از شؤون انسان کامل دانسته‌اند^۳ و برخی نیز با دیدگاه سیاسی و حکومتی در مسأله خلافت وارد شده‌اند.^۴

تحقیقات وسیع موجود در این زمینه ما را از پرداختن تفصیلی به واژه‌شناسی و کاربرد مفهوم «خلافت» بی‌نیاز می‌کند؛ اما برای نتیجه‌گیری نهایی در مورد مضمون این حدیث ناچاریم نگاهی گذرا به این لغت و استعمالات آن در اصطلاح شریعت داشته باشیم.

۱. نمونه: طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۱۴؛ صدر، خلافة الانسان، سرتاسر؛ حائری، کتاب الخمس، سرتاسر.

۲. نمونه: صدوق، کمال الدین، ص ۴؛ سند، الامامة الالهية، ج ۱، بحث ۳؛ جعفری، بحوث حول الامامة فی معنا الامام والولی، بخش ۱-۳؛ عسگری، معالم المدرستین، ج ۱، صص ۲۰۸-۲۲۱.

۳. نمونه: قیصری، شرح فصول الحکم، ص ۹۵۳؛ قمشه‌ای، رساله خلافت کبری، سرتاسر؛ شجاعی، انسان و خلافت الهی، سرتاسر.

۴. ابن خلدون، العبر و دیوان المبتدا والخبر (تاریخ ابن خلدون)، ج ۱، فصل ۲۵؛ جعفریان، تاریخ تحول دولت و خلافت از برآمدن اسلام تا برافتادن سفیانیان، سرتاسر.

۱.۲. «خلیفه» در لغت و کلام عرب

کلمه «خلیفه» از ریشه «خلف» ساخته شده است که معنای اولیه آن: (در پس دیگری آمدن) می باشد؛ پس معنای اولیه «خلیفه» شخصی است که پس از فرد دیگری در جای وی قرار می گیرد؛ حتی اگر ریاست و مقامی از جانب فرد قبل نداشته باشد؛ برای نمونه خداوند متعال می فرماید:

«وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا... ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»^۱

بدیهی است که روایت «اللهم ارحم خلفائی» را نمی توان بر اساس این معنای عام فهمید؛ زیرا در این صورت نه تنها شرافتی نیست؛ بلکه اختصاصی هم به روات ندارد و شامل تمام افراد بعد از دوران پیامبر ﷺ می شود.

در یک اصطلاح خاص تر، خلیفه فردی است که در نبود دیگری، قائم مقام و نائب او می گردد.^۲ کاربرد معنایی «خلافت» را می توان به خوبی با کاربرد معادل فارسی آن، یعنی «جانشینی» درک کرد. گاهی «جانشینی» را مطلق و همگانی استعمال می کنند و در این صورت چیزی بیشتر از اینکه فردی در جای دیگری نشسته باشد برداشت نمی شود؛ مثلاً «پیشینیان رفتند و ما جانشین آنان شدیم»؛ اما اگر فرد یا افراد مشخصی به عنوان «جانشین» کسی معرفی شوند، مقصود جانشینی منصب یا جایگاه آن کس است؛ مثلاً اگر مدیر مدرسه بگوید: «حسن را جانشین خود در مدرسه قرار دادم»، یک جانشینی کامل برای حسن ثابت شده که اقتضا دارد تمام شئون و خصوصیات مدیریت را دارا باشد؛ مگر اینکه فرد تصریح کند که اختیار جانشین او تنها در امور محدودی است.

این خلاصه ای از واژه شناسی لغت «خلیفه» باتوجه به ریشه آن بود؛ اما بعد از

۱. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۹۳.

۲. یونس، ۱۳ و ۱۴.

۳. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۹۴.

اینکه مقام حکومت پس از پیامبر ﷺ، غصب و بر والیان امر «خلیفه» اطلاق گشت، به تدریج پشتوانهٔ جانشینی در مفهوم «خلیفه» کمزنگ شد تا جایی که از این کلمه به جای سلطان یا حاکم استفاده می‌شد؛ هرچند برخی خواسته‌اند «خلافت» را مشترک لفظی دانسته و معنای حکومت را قرین مشترکی برای معنای اصلی «خلافت» بشمارند؛ اما توجه به ریشهٔ کلمه، این ادعا را مردود می‌کند.^۱

شئونات هر خلیفه بر اساس امری است که در آن برگزیده شده باشد؛ مثلاً اگر مدیر یک مدرسه جانشینی را برگزید، این جانشین در تمام امور مربوط به مدیریت اختیار دارد؛ پس وقتی پیامبر اکرم ﷺ فردی را «خلیفه» خود قرار می‌دهد، آن فرد تمام اختیارات ولایی و شرعی ایشان را داراست، به غیر از نبوت که به نص خاص خارج شده است؛ بنابراین نزاع بر خلافت پس از رسول اکرم ﷺ در پی این معنا شکل گرفت.

۲.۲. «خلیفه» در سخن پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام

به نظر می‌رسد مفهوم «خلافت پیامبر ﷺ» در کلام شریعت، همان معنای عرفی خود را دارد که باتوجه به توضیحات لغوی پیشین، وقتی پیامبر اکرم ﷺ فردی را «خلیفه» خود قرار می‌دهد، آن فرد تمام اختیارات ولایی و شرعی ایشان را داراست، به غیر از نبوت که به نص خاص خارج شده است؛ پس خلافت پیامبر ﷺ یک جایگاه الهی است که باید توسط شخص ایشان تعیین شده و معصوم و متصل به عالم غیب باشد. بر این اساس خداوند متعال جعل «خلیفه» را به خودش نسبت می‌دهد: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ».^۲

بر اساس همین وضوح بود که خلافت ابوبکر زیر سؤال می‌رفت؛ هرچند بیعت کنندگان با او، از پذیرش نص بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام سرباز زدند؛ اما از طرفی هم

۱. نک: زرگری نژاد، «خلیفه و خلافت در اندیشه اهل سنت و زیر ساخت‌های تحول امامت و خلافت به سلطنت آسمانی و خلیفه الهی»، فصلنامه خردادنامه، ص ۱۵۶-۱۶۶.

نمی‌توانستند مدّعی وجود نصّ بر ابوبکر شوند. هنگامی که ابوبکر فردی را برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد، به ایشان گفت: خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت کن. امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ فرمود: سبحان الله! چه زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دروغ بستید؛ به درستی که ابوبکر و هم‌نشینانش می‌دانند که خدا و رسولش احدی جز من را خلیفه قرار نداده‌اند.^۱ ابوبکر در پاسخ ناچار شد از بهانه دیگری به عنوان اجماع مهاجرین و انصار نام ببرد.^۲

وضوح منصب عظیم «خلافت» به اندازه‌ای بود که حتی اهل کتاب هم ارزش والای آن را می‌دانستند و گاهی مایه رسوایی مدعیان خلافت می‌گشتند؛ چنانکه گزارش شده یک دانشمند نصرانی بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه آمده و با حکومت ابوبکر مواجه شد. هنگامی که از جایگاهش پرسید، عمر گفت: او خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. وی پرسید: آیا رسول خدا تو را جانشین امتش قرار داده است؟ ابوبکر ناچار گفت: خیر. عالم نصرانی به او اعتراض کرد که پس این اسم را چگونه بر خود نهاده‌ای؛ چراکه ما کتب انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم را خوانده‌ایم و دانستیم که خلافت تنها شایسته انبیاست. در نهایت ابوبکر اعتراف کرد که مردم اجتماع نموده و مرا خلیفه قرار داده‌اند.^۳

شاید علت نقل دیگری که بیان می‌کند ابوبکر از اطلاق لفظ «خلیفه» بر خود ابا داشته و خود را «خالفه» (بازمانده ایشان) خوانده،^۴ اینگونه رسوایی‌ها بوده است؛ هرچند برخی پژوهشگران برآنند که اصولاً به سه خلیفه اول از ابتدا عنوان «خلیفه» اطلاق نمی‌شده و این نام گذاری متأخر است.^۵

۱. هلالی، کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۸۳.

۲. عیاشی، التفسیر، ج ۲، ص ۶۶.

۳. دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۰.

۴. زمخشری، الفائق فی غرب الحدیث، ص ۳۳۹.

۵. زرگری نژاد، «خلیفه و خلافت در اندیشه اهل سنت و زیر ساخت‌های تحول امامت و خلافت به سلطنت آسمانی و خلیفه الهی»، فصلنامه خردادنامه، ص ۱۶۷-۱۷۳.

در هر صورت، تنها افرادی که می‌توانستند مصداق «خلفای پیامبر ﷺ» قرار گیرند، امیرالمؤمنین و جانشینان معصوم ایشان ﷺ هستند که طبق تصریح روایات متواتر خاصه و عامه، این لفظ تنها بر آنان اطلاق شده است. برخی از روایات مشهور در این زمینه را در ادامه ملاحظه می‌کنید:

۱. روایت مستفیض عبدالله بن مسعود که به طرق فراوان در منابع شیعه و عامه نقل شده است که مضمون حدیث چنین است:

«قیس بن عبد قال: كنا جلوساً في حلقة فيها عبدالله بن مسعود؛ فجاء أعرابي فقال: أياكم عبدالله بن مسعود؟ فقال عبدالله: أنا عبدالله بن مسعود. قال: هل حدّثكم نبيكم ص كم يكون بعده من الخلفاء؟ قال: نعم، اثنا عشر عدد نقباء بني إسرائيل.»

مطابق این حدیث، فردی از ابن مسعود می‌پرسد: آیا پیامبرتان ﷺ به شما خبر داده که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟ ابن مسعود در جواب گفت: بله، دوازده تن به تعداد سران بنی اسرائیل. این مضمون به وضوح به تعداد ائمه معصومین ﷺ اشاره دارد؛ همانطور که در کتب کلامی به آن احتجاج می‌شود.

همچنان که می‌بینیم، ابن مسعود به عنوان یک صحابی نزدیک به پیامبر ﷺ تنها دوازده نفر را به عنوان خلیفه بیان می‌کند و این نشان می‌دهد معنای «خلیفه» برای او مشخص بوده و مصداق منحصری داشته است.

۲. روایت مستفیض جابر بن سمره که آن نیز شامل طرق مختلفی در منابع عامی و شیعی می‌باشد.^۲ مضمون روایت (طبق بعضی طرق) چنین است:

«لا يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً يصرون على من ناوأهم إلى اثني عشر خليفة» - و قال كلمة أصمّنيها الناس - فقلت لأبي: ما الكلمة التي أصمّنيها الناس؟ فقال قال: «كَلِمَةُ من قریش»^۳

۱. برای طرق این حدیث، رک: زینلی، «حدیث ابن مسعود و امامان اثنا عشر»، فصلنامه مشرق موعود، سرتاسر.

۲. نمونه، صدوق، الخصال، ص ۴۷۰ - ۴۷۳.

۳. همان، ص ۴۷۰، ح ۱۷.

در این حدیث، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دوازده «خلیفه» سخن می‌گوید که همگی از قریش هستند، به وضوح مقصود از این خلفا، احدی جز دوازده امام علیهم السلام نیست.

۳. حدیث یوم الدار که به اسناد مختلف در کتب شیعه و عامه نقل شده است:

«عن علی بن ابی طالب ع قال: لما نزلت: {وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ} وَرَهْطَكَ الْمَخْلَصِينَ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَهُمْ إِذْ ذَاكَ أَرْبَعُونَ رَجُلًا يَزِيدُونَ رَجُلًا أَوْ يَنْقُصُونَ رَجُلًا، فَقَالَ: أَيْكُمُ يَكُونُ أَخِي وَوَصِيِّي وَوَارِثِي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فَيَكُمُ بَعْدِي؟ فَعَرَضَ عَلَيْهِمْ ذَلِكَ رَجُلًا رَجُلًا كُلَّهُمْ يَأْبَى ذَلِكَ، حَتَّى أَتَى عَلِيٌّ فَقُلْتُ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! هَذَا أَخِي وَوَارِثِي وَوَصِيِّي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فَيَكُمُ بَعْدِي. فَقَامَ الْقَوْمُ يَضْحَكُونَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَيَقُولُونَ لِأَبِي طَالِبٍ: قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ وَتَطِيعَ لِهَذَا الْغَلَامِ»^۱

مطابق محتوای این حدیث، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، امیرالمؤمنین علیه السلام را از همان اوائل بعثت به عنوان خلیفه خود برگزید. به غیر از مواردی که مطرح شد، روایات فراوان دیگری نیز وجود دارد که از حدّ شمارش خارج است.

بنابراین، منصب «خلافت» را می‌توان تعبیر دیگری از مقام «امامت» دانست؛ همچنان که در روایت امام رضا علیه السلام به آن تصریح شده است:

«إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَخِلَافَةُ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله و سلم»^۲

منصبی که تنها و تنها برای اهل بیت معصومین علیهم السلام ثابت است:

«وَلَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ وَالْخِلَافَةُ إِلَّا فِينَا، وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ [مَعَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ] لِأَحَدٍ [مِنَ النَّاسِ] فِيهَا نَصِيبًا وَلَا حَقًّا»^۳

و امامت و خلافت در هیچ کس سزاوار نیست جز برای ما و خداوند، برای هیچ کس همراه ما اهل بیت، حق و نصیبی در آن قرار نداده است.

متکلمین شیعه نیز در مقام بحث با عامّه، معمولاً به صورت همسان از دو واژه

۱. صدوق، علل الشرائع، ص ۱۷۰.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳. هلالی، کتاب سلیم، ج ۲، ص ۶۵۳.

«خلافت» و «امامت» برای بحث در مقام اهل بیت علیهم السلام استفاده کرده و حتی گاهی به تساوی این دو تعبیر تصریح نموده‌اند.^۱

بنابراین، روشن شد «خلافت» یک منزلت عظیم و کلی است که خود محتوی تمام کمالات و مقامات معنوی و ظاهری امامت می‌شود؛^۲ اما برخی خلافت را به دو معنا تقسیم کرده و گفته‌اند:

خلافت دو اصطلاح دارد: ۱. خلافت معنوی و تکوینی که تنها به اولیای خالص خداوند علیهم السلام اختصاص دارد؛ ۲. خلافت قراردادی و اعتباری که مقام ولایت و حکومت ظاهری آنان است؛ همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت گزید یا خلفایی که به حکومت رسیدند.^۳

بر اساس آن چه پیش از این در ریشه لغوی خلافت (نک: بخش ۱-۲) و روایات متواتر پیشگفته گذشت، نمی‌توان این تقسیم بندی را پذیرفت؛ چه این که مقام «خلافت» با عنایت به همسانیش با «امامت» اساساً یک کمال ذاتی بوده و جعل اعتباری آن، بدون وجود آن کمال، بی معناست. از این رو، در روایات فراوان تصریح شده که جعل آن مقام به دست هیچ کس - حتی پیامبران - نیست، و نصب آن تنها از سوی خداوند متعال صورت می‌گیرد.^۴ در حالی که در هیچ روایت معتبری در منابع شیعی، استعمال «خليفة» به معنای صرف حاکم قراردادی دیده نشده است.

علاوه بر این، آشکار است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها یک جعل خلافت ظاهری برای امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند؛ بلکه به دستور الهی، این مقام برای ایشان ثابت گشته و

۱. نمونه: سید مرتضی، الشافی فی الامامة، ج ۲، ص ۱۹۸؛ طوسی، تلخیص الشافی، ج ۲، ص ۱۶۳. (برای تفصیل بیشتر رک: باقری نجفی، انوار الهدایه فی الامامة و الولایه، ۲۸ - ۳۱)

۲. برای تفصیل بیشتر نک: موحدی، امامت تطبیقی: پژوهشی در مفهوم امامت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن، سرتاسر.

۳. خمینی، ولایت فقیه، ج ۲، ص ۶۸۲.

۴. روایات این موضوع را در اینجا بنگرید: مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۶۶، باب ۳.

پیامبر ﷺ مبلّغ و مبین این دستور بودند. آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»^۱ به روشنی گواه این مطلب است.^۲

۳. احتمالات در خاستگاه روایت بر اساس مضمون و اسناد

پس از بررسی سندی و محتوایی روایت، لازم است وضعیّت نهایی این متن روشن شود. زمینه‌های فکری مختلف علما، باعث شده نظرات مختلفی پیرامون «خلیفه» خواندن راویان بیان کنند. این احتمالات در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱.۳. جعلی بودن کلّ روایت

باتوجه به مشکلات فراوانی که در متن و سند روایت وجود داشت، می‌توان آن را تماماً ساختگی دانست.

با عنایت به آن چه از مقام «خلافت» دانسته شد، ظاهر روایت «اللهم ارحم خلفائی» با اعتقادات امامیه قابل جمع نیست؛ زیرا مستلزم تعمیم امامت به افرادی غیر از دوازده معصوم علیهم‌السلام می‌شود. بار معنایی سنگینی که مفهوم «خلافت» دارد و نیز مشکلات سندی متعدّد روایت، نه تنها بر اساس عقائد امامیه، بلکه برای عامّه نیز غیر قابل قبول بوده و برخی از آنان حدیث را باطل و موضوع خواندند^۳ یا آن را نیازمند تأویل دانسته‌اند.^۴

این جعل را می‌توان چنین تحلیل کرد که این مضمون ابتدا توسط محدّثین برای ترغیب مردم به نقل احادیث به کار می‌رفته است؛ پیش از این گذشت که حسن بصری نصیحت کنندگان برای خدا را «خلفا الله» می‌خواند (نک: بخش ۲-۱) که آنگاه علاقه برخی جاعلین را جلب کرد و تلاش نموده‌اند با ساختن اسنادی، آن را به

۱. مائده، ۶۷.

۲. برای مشاهده روایات ذیل آیه، نک: بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۲۷-۲۳۱.

۳. عسقلانی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۵۹۶؛ زیعلی، نصب الرأیة، ج ۱، ص ۳۴۷؛ غماری، المداوی لعلل الجامع الصغیر، ج ۲، ۲۲۷؛ البانی، سلسلة الاحادیث الضعیفة و الموضوعة، ج ۲، ۲۴۷ - ۲۴۹.

۴. زبیدی، تخریج احادیث احياء علوم الدین، ج ۱، ص ۸۶.

رسول اکرم ﷺ نسبت دهند.

۲.۳. تحریف روایت از یک اصل صحیح

در یک راهکار دیگر می‌توان این روایت را تحریفی (عمدی یا سهوی) از یک مضمون دیگر دانست؛ چراکه معمولاً جعل احادیث، بر اساس یک مضمون صحیح شکل می‌گیرد.

اوصافی که در روایت «اللهم ارحم خلفائی» برای راویان حدیث شمرده شده، در روایت مشابهی برای گروه دیگری نیز به کار رفته که مشکل مضمونی اینجا را ندارد:

«عَنْ كَثِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأُ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأُ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنِ الْغُرَبَاءُ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَحْيُونَ سُنَّتِي وَيَعْلَمُونَهَا عِبَادَ اللَّهِ.»^۱

می‌بینیم که در اینجا، عنوان «احیاگران و تعلیم دهندگان سنت» که عیناً در طریق حسن بصری (نک: بخش ۲-۱) برای «خلفا» ذکر شده بود، برای «غرباء» بیان شده است؛ با توجه به آهنگ مشابه این دو کلمه، رخ دادن تصحیف شنیداری سهوی هم بعید نیست.

به عنوان نمونه، احتمال دارد اصل روایت «اللهم ارحم خلفائی»، پرداخته شده از حدیث زیر باشد:

«عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُمَرَ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جَالِسًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَتَدْرُونَ أَيُّ أَهْلِ الْإِيمَانِ أَفْضَلُ إِيْمَانًا؟... قُلْنَا: فَمَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَقْوَامٌ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ، فَيُؤْمِنُونَ بِي، وَلَمْ يَرَوْنِي، وَيَجِدُونَ الْوَرَقَ الْمُعَلَّقَ، فَيَعْمَلُونَ بِمَا فِيهِ، فَهَؤُلَاءِ أَفْضَلُ أَهْلِ الْإِيمَانِ إِيْمَانًا.»^۲

بهترین مؤمنان افرادی هستند که پس از من می‌آیند و به من ایمان می‌آورند؛ درحالی‌که مرا ندیده‌اند و به نوشته‌هایی روی برگه عمل می‌کنند.

۱. قرطبی، جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۹۹۷.

۲. موصلی، مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۱۴۷.

نکته جالب توجه اینکه اسناد این حدیث نیز به زید بن اسلم منتهی می‌شود که یکی از روایات اصلی حدیث «اللهم ارحم خلفائی» بود؛ هرچند در آن روایت زید بن اسلم از عطاء از ابن عباس نقل می‌کرد؛ اما با توجه به آنچه در مورد وی گفته‌اند که گاهی مرسل نقل می‌کرده،^۱ ممکن است این حدیث نیز در ابتدا مرسل بوده و روایت بعدی برای آن سند ساخته باشند.

۳.۳. احتمال صحت و صدور حدیث

با وجود اشکالات متعدد روایت، همچنان می‌توان اصل صدور روایت را محتمل دانست؛ در این صورت لازم است به گونه‌ای آن را معنا کرد که با اصل مسلم اعتقادی اختصاص خلافت به اهل بیت علیهم‌السلام تضاد نداشته باشد. در این راستا، دو پیشنهاد می‌توان ارائه داد:

۱. اراده معنا حقیقی «خلفا» و تصرف در مضمون «یروون حدیثی»: این احتمال مورد توجه برخی بزرگان قرار گرفته است؛^۲ چراکه احادیث فراوانی که بیانگر اختصاص علمی اهل بیت علیهم‌السلام به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشد، ممکن است «خلفا» را بر معنای حقیقی اش (ائمه علیهم‌السلام) حمل کرد؛ اما «راویان حدیث و سنت» (به معنای حقیقی آن) تنها ائمه علیهم‌السلام هستند که بنابر ضرورت اعتقادی امامیه و روایات متواتر، تمام سنت صحیح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در اختیار دارند؛ برای مثال در روایت معروف سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین علیه‌السلام^۳ تصریح شده که جز امیرالمؤمنین علیه‌السلام هیچ کس تمام علوم و حلال و حرام را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اخذ نکرده است. بیان الفاظ کلی همچون «عالم» و اراده خصوص اهل بیت علیهم‌السلام در روایات، نظائر زیادی دارد.^۴

۱. مزنی، تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۱۲.

۲. حائری، کتاب الخمس، ص ۸۳۸؛ غفاری، ترجمه عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳۷؛ هاشمی شهیدی، امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و مکتب خلفا، ج ۱، ص ۳۶۸.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۶۴.

۴. نمونه: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸؛ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹۵.

چه بسا روایت در مقام مدح اهل بیت علیهم السلام بوده، ولی راوی به علت تعصبش تتمه و توضیح آن را ذکر نکرده باشد.

۲. تصرف در معنا «خلفا»: احتمال دیگر این است که خلافت در اینجا به معنای اصطلاحی خود و شامل تمام امور نباشد. برخی از فقها، خلافت در این روایت را با توجه یه وصف «الذین یروون حدیثی...»، منحصر به اموری همچون تبلیغ احکام و ارشاد مردم نموده‌اند.^۱

پذیرش این توجیه مشکل است؛ زیرا از «خلافت» معنای کامل و جامع آن تبادر می‌شود؛ هرچند می‌توان آن را با قرائنی در معنای مجازی استفاده کرد؛ اما مسأله «خلافت»، امر حساسی بوده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تلاش بلیغی داشتند که بر انحصار آن در اهل بیت علیهم السلام تأکید نمایند. بسیار بعید می‌نماید با استفاده از لفظ متشابهی راه را برای بهانه جویان باز کنند. افزون بر این بیان شد که در روایات معتبر و متواتر، توصیف «خلفا» از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها برای ائمه علیهم السلام ذکر شده است (نک: بخش ۲-۲).

در مجموع ملاحظه شد که بیشتر علمای شیعه، باتوجه به پیشینه اعتقادی «خلافت» در امامت انحصاری معصومین علیهم السلام، این منصب الهی را برای راویان حدیث ثابت ندانسته‌اند؛ اما برخی از متأخرین، به این حدیث برای اثبات جایگاه خلافت و ولایت برای فقها استناد جسته‌اند^۲ که اشکال آن باتوجه به نکته اعتقادی خلافت، در بخش مفهوم شناسی به روشنی بیان شد.

گفتنی است این جهش عقیدتی را برخی مخالفان شیعه نیز دریافته و با پر زنگ کردن آن سعی کرده‌اند نشان دهند که علمای شیعه در اثر طولانی شدن مدت غیبت، از لزوم عصمت امام عدول کرده و دیگر خلفای دوازده گانه علیهم السلام نیاز آنان را

۱. نمونه: انصاری، المکاسب، ج ۳، ص ۵۵۳؛ بحر العلوم، بلغة الفقیه، ج ۳، ص ۲۲۸؛ ربانی، الاجتهاد و التقليد، ص ۱۰۰ (تاریخ دسترسی: ۱۴۰۳/۳/۷).

۲. نمونه: نراقی، عوائد الایام، ص ۵۳۱.

برآورد نمی‌کند.^۱

نتیجه

در این پژوهش، روایت نبوی معروف «اللهم ارحم خلفائی» مورد بررسی قرار گرفت که در آن راویان حدیث به عنوان خلفای پیامبر ﷺ معرفی شده‌اند. این روایت در ظاهر طرق مختلفی داشت و حتی بعضی از آن‌ها در شیعه نیز راه یافته بود؛ اما با دقت در اسناد تک‌به‌تک این طرق روشن شد که هیچ‌یک از آن‌ها قابل اعتماد نیستند و قرائنی مؤید تأثیر‌پذیری برخی از طرق از دیگری است.

پس از بررسی راویان، محتوای حدیث بررسی گردید که با توجه به بار معنایی «خلیفه»، به بُعد کلامی آن پرداخته شد و با مقایسه با نظائر و استعمالات این واژه دانستیم که خلافت، منصب الهی خاص ائمه معصومین علیهم‌السلام است و در روایات معتبر و متواتر تنها بر ایشان اطلاق می‌شود؛ پس اطلاق «خلفا» بر راویان حدیث، با عقائد شیعه سازگار نیست.

در نهایت چند وجه برای تعیین وضعیّت حدیث ارائه شد که هر یک قرائنی داشت: جعلی بودن کامل روایت، تحریف آن از یک اصل صحیح که پیشنهاداتی برای آن بیان شد یا حمل معنای آن بر وجهی که تضادّ با مقام اهل بیت علیهم‌السلام نداشته باشد.

۱. نمونه: عمارة، تيارات الفكر الاسلامی، ص ۲۱۴.

منابع و مآخذ

۱. ابن بابویه، محمد بن علی الصدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.
۲. _____، الخصال، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
۳. _____، معانی الاخبار، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
۴. _____، کمال الدین، تهران: اسلامی، ۱۳۹۵ ق.
۵. _____، علل الشرائع، قم: داوری، ۱۳۸۵ ق.
۶. ابن بطلال، علی بن خلف بن عبد الملك، شرح صحیح البخاری، ریاض: مكتبة الرشد، ۱۴۲۳ ق.
۷. ابن بطّة، عبيدالله بن محمد عكبري، الإبانة الكبرى، ریاض: دار الراية، ۱۴۱۵ ق.
۸. ابن جوزي، عبد الرحمن بن علی، الضعفاء والمتروكون، بیروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۰۶ ق.
۹. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، العبر وديوان المبتدأ والخبر (تاریخ ابن خلدون)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۹ م.
۱۰. ابن السنّی، احمد بن محمد بن اسحاق، رياضة المتعلمين، بحرین: مكتبة نظام يعقوبي، ۱۴۳۶ ق.
۱۱. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، قم: علامه، ۱۳۷۹ ق.
۱۲. ابن عدی، ابو احمد الجرجانی، الكامل فی ضعفاء الرجال، بیروت: الكتب العلمية، ۱۴۱۸ ق.
۱۳. ابن عساکر، علی بن الحسن بن هبة الله، تاریخ دمشق، دار الفكر، ۱۴۱۵ ق.
۱۴. ابن قدامة، عبدالله بن احمد مقدسی، المنتخب من علل الخلال، عربستان: دار الراية، ۱۴۱۹ ق.
۱۵. ابونعیم، احمد بن عبدالله اصفهانی، الضعفاء، بی جا، دار الثقافة، ۱۴۰۵ ق.
۱۶. _____، اخبار اصبهان، بیروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۰ ق.
۱۷. البانی، ابو عبد الرحمن محمد ناصر الدین، سلسلة الأحادیث الضعيفة

والموضوعة، رياض: دار المعارف، ۱۴۱۲ق.

۱۸. انصاری، شیخ مرتضی بن محمد امین، المکاسب، قم: مجمع الفكر الإسلامی، ۱۴۳۴ق.

۱۹. باقری نجفی، شیخ غلامرضا، أنوار الهداية فی الامامة و الولاية، بیروت: مؤسسة التاريخ العربی، ۱۴۳۶ق.

۲۰. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه بعثت، ۱۳۷۴ش.

۲۱. بحر العلوم، سید محمد بن محمد تقی، بلغة الفقيه، تهران: مكتبة الصادق، ۱۴۰۳ق.

۲۲. بهبودی، محمدباقر، معرفة الحديث، تهران: مركز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ش.

۲۳. بیهقی، احمد بن الحسین، شعب الایمان، رياض: مكتبة الرشد، ۱۴۲۳ق.

۲۴. جعفری، محمدرضا (تقریرات)، بحوث حول الإمامة فی معنا الإمام و الولی، تهران: روشنائی مهر، ۱۳۸۸ش.

۲۵. جعفریان، رسول، تاریخ تحول دولت و خلافت از برآمدن اسلام تا برافتادن سفیانیان، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش.

۲۶. حائری، شیخ مرتضی، کتاب الخمس، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۸ق.

۲۷. _____، «خلافت در قرآن»، دو هفته نامه گلستان قرآن، ش ۷، ۲۳-۲۶، ۱۳۷۹ش.

۲۸. خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت، شرف اصحاب الحديث، أنکارا: دار إحياء السنة النبوية، بی تا.

۲۹. _____، تاریخ بغداد، بیروت: دار الغرب الاسلامی، ۱۴۲۲ق.

۳۰. خمینی، سید روح الله (تقریرات)، ولایت فقیه، تهران: چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۹ش.

۳۱. _____، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ۱۳۹۲ق.

۳۲. دارقطنی، علی بن عمر، السنن، بیروت: مؤسسه الرسالة، ۱۴۲۴ق.

۳۳. دمشق، مسافر بن محمد، الاربعون البلدانية، نسخه تایپ شده در برنامه جوامع الکلم، بی تا.
۳۴. دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب، قم: شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
۳۵. ذهبی، محمد بن احمد، میزان الاعتدال، بیروت: دار المعرفة، ۱۳۸۲ق.
۳۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دار القلم، ۱۴۱۲ق.
۳۷. رافعی، عبدالکریم بن محمد، التذوین فی اخبار قزوین، بیروت: دار الکتب العلمية، ۱۴۰۴ق.
۳۸. رامهرمزی، حسن بن عبدالرحمن بن خلاد، المحدث الفاصل بین الراوی والواعی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۴ق.
۳۹. ربانی، سید محمد علی، الاجتهاد و التقليد و الاحتیاط (تقریرات سید علی سیستانی)، نشر الکترونیکی، https://t.me/taghrirat_net، ۱۴۳۷ق.
۴۰. زمخشری، محمود بن عمر، الفائق فی غریب الحدیث، بیروت: دار الکتب العلمية، ۱۴۱۷ق.
۴۱. زبیدی، محمد (المرتضی) بن محمد بن عبدالرزاق الحسینی، تخریج أحادیث احياء علوم الدین، ریاض: دارالعاصمة، ۱۴۰۸ق.
۴۲. زرگری نژاد، غلامحسین، «خليفة و خلافت در اندیشه اهل سنت و زیر ساخت های تحول امامت و خلافت به سلطنت آسمانی و خليفة اللهی»، فصلنامه خردنامه، ش ۱۶، ۱۵۵-۲۰۴، ۱۳۹۵ش.
۴۳. زیعلی، عبدالله بن یوسف، نصب الراية، بیروت: مؤسسة الریان، ۱۴۱۸ق.
۴۴. زینلی، غلامحسین، «حدیث ابن مسعود و امامان اثنا عشر»، فصلنامه مشرق موعود، سال ۱۴، ش ۵۳، ص ۹-۴۲، ۱۳۹۹ش.
۴۵. سلفی، ابو طاهر أحمد بن محمد، الطیوریات، ریاض: مكتبة أضواء السلف، ۱۴۲۵ق.
۴۶. سند، محمد، الإمامة الإلهية، قم: مؤسسة الصادق، ۱۳۹۵ش.

۴۷. سهمی، حمزة بن يوسف، تاریخ جرجان، بیروت: عالم الكتب، ۱۴۰۷ق.
۴۸. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، تدریب الراوی، ریاض: دار طيبة، ۱۴۲۶ق.
۴۹. شوشتری، شیخ محمد تقی، الاخبار الدخيلة، تهران: مکتبه صدوق، ۱۴۰۱ق.
۵۰. صدر، سید محمدباقر، خلافة الإنسان، بیروت: جمعية المعارف الإسلامية الثقافية، ۱۴۳۲ق.
۵۱. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: الاعلمی، ۱۳۹۰ق.
۵۲. طائی، عبدالله بن احمد بن عامر، مسند الرضا عليه السلام، مشهد: کنگره جهانی امام رضا عليه السلام، ۱۴۰۶ق.
۵۳. طوسی، محمد بن الحسن، فهرست کتب الشيعة و أصولهم، قم: مکتبه المحقق الطباطبائی، ۱۴۲۰ق.
۵۴. _____، تلخیص الشافی، قم: محبین، ۱۳۸۲ق.
۵۵. عسقلانی، احمد بن علی بن محمد بن حجر، لسان المیزان، بیروت: دار البشائر الاسلامیه، ۲۰۰۲م.
۵۶. عسگری، سید مرتضی، معالم المدرستین، تهران: مؤسسة البعثة، ۱۴۱۲ق.
۵۷. علم الهدی، سید علی بن الحسین المرتضی، الشافی فی الإمامة، تهران: مؤسسة الصادق، ۱۴۰۷ق.
۵۸. عمارة، محمد، تيارات الفكر الإسلامی، قاهره: دار الشروق، ۲۰۱۱م.
۵۹. عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر، تهران: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ق.
۶۰. غماري، احمد بن محمد بن الصديق، المداوی لعلل الجامع الصغير، قاهره: دار الکتبی، ۱۹۹۶م.
۶۱. غفاری، علی اکبر و مستفید، حمید رضا، ترجمه عیون أخبار الرضا عليه السلام، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۹ش.
۶۲. قرطبی، یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البر، جامع بیان العلم و فضلہ، عربستان: دار ابن الجوزی، ۱۴۱۴ق.

۶۳. قزوینی، داود بن سلیمان غازی، مسند الرضا علیه السلام، منتشر شده در: میراث حدیث شیعه، دفتر نهم، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۲ ش.
۶۴. قمشه‌ای، آقا محمد رضا، رساله‌ی خلافت کبری، اصفهان: کانون پژوهش، ۱۳۷۸ ش.
۶۵. قیصری، داود بن محمد، شرح فصوص الحکم، بی‌جا: انتشارات علمی، ۱۴۱۷ ق.
۶۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۶۷. مزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الکمال، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۰ ق.
۶۸. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۶۹. موحدی، عبدالعلی، امامت تطبیقی: پژوهشی در مفهوم امامت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن، بی‌جا: رادنگار، ۱۳۹۴ ش.
۷۰. مؤدب، سید رضا، نزول قرآن و رؤیای هفت حرف، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه، ۱۳۷۸ ش.
۷۱. موصلی، ابو یعلی احمد بن علی، مسند أبی یعلی، دمشق: دار المأمون، ۱۴۰۴ ق.
۷۲. نراقی، احمد بن محمد مهدی، عوائد الایام، قم: انتشارات دفتر تبلیغات، ۱۴۱۷ ق.
۷۳. نجاشی، احمد بن علی، الرجال، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۵ ش.
۷۴. هاشمی شهیدی، اسدالله، امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفا، قم: اکرام، ۱۳۹۱ ش.
۷۵. هروی، عبدالله بن محمد بن علی، ذم الکلام و أهله، مدینه: مکتبة العلوم، ۱۴۱۸ ق.
۷۶. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم، قم: الهادی، ۱۴۰۵ ق.